

«تیرگان» چهار روز گرم از ماه تیر

شعله دولت آبادی - خلیلی

22-07-2008

✉ برای دوستان خود بفرستید

📄 چاپ کنید



دود بود دود، در کنار آب و کشتیها که فاصله می گرفتند با خشکی با خود می بردند حسرت طعم مرغهای بریان را تا میانه آب و کباب هنوز تن نداده به آتش گرم پیچیده می شد در فانی سپید و سپرده می شد به دستی مشتاق. صدای آشنا بلند بود از هر گوشه و دوستان ملاقات می کردند یکدیگر را بی وقفه و سلام بود که پر می کرد فاصله آشنایی های قدیمی را. اگر سیگاری بر لب می رفت دستی بود که بیافروزد آن را به مهر. اگر بارانی می بارید چتری بود که سرپناهی باشد برای مردم. ظرفهای شیرینی به سخاوت تقسیم می شد با رهگذری که عبور می کرد از کنار صاحب شیرینی.

دلپلی برای غریبی نبود حتی با کسانی که شکسته بودند پیمان مودت را. تکان سری، لیخندی، گره خوردن نگاهی و خوشامدی. از همه جا آمده بودند به دیدار تیرگان بدون مرز و محدوده و تورنتو شهر پذیرنده هزاران مهاجر باز کرده بود آغوشش را به روی مردمی که در طی قرنهای فرهنگشان، هنرشان و آرزوهایشان همیشه در زیر سایه سنگینی حکومتشان فراموش شده بود. به سرعت گذشت فاصله این چند روز. به شادی به افتخار.

شنبه زاده با آرزوی داشتن ده پسر همانند پسر هنرمندش که عشق را در تن دهل می ریخت برگشت به محل اقامتش. لطفی در حسرت نواختن با تمامی گروه شیدا دلنگیش را رساند به گوش بازماندگان. سهیل پارسا داستان فروغ را در باغچه خانه کاشت و تا یکسال در انتظار روئیدنش نشست و صدای دریا دادور در سالنی که حتی یک جای خالی هم نداشت مانند موج یا رود یا نوازش باد پیوند داد دلکش را به Edith Piaf، عاشورپور را به فریدون مشیری و اخوان ثالث و من ناباورا نه از این همه زیبایی، عشق، دوستی نگاه می کردم به مردمی که بی شتاب می گذشتند از کنار یکدیگر با لیخند و مجله تیرگان را می خریدند گاهی به بهایی که مقدورشان بود و باخبر می شدند از آنچه که می گذشت در این چند روز.

کیارستمی را می شناختند به اختصار، رخشان بنی اعتماد را و ریزش باران را می دیدند و در پیچش نرم دستهای مشکین قلم.

در این چند روز گرم از ماه تیر، باران نزدیک کرد ما را در زیر سرپناه های محدود.

زمان صحبت یافتیم با هم دیگر. زمان گله، شکایت، صحبت از آرزوهای دور. کارهای در دست انجام. فرصت یافتیم. فرصت مکالمه. در این چند روز گرم از ماه تیر موسیقی پیوست ما را با کلام، با صوت با حسی لطیف و آشنا. حسی گم شده در روزمرگی هر روز، ساعات کار طولانی، کمی حوصله، وقت.

دستها بالا بالا. خنده پر صدا. نگاه مهربان در جستجوی تلاقی با نگاهی مهربان. کوبیدن پا با صدای موسیقی. مسافرت خیال به جنوب به شمال به سرتاسر ایران. درخشیدن هنر، امید، استعدادهای جوان همه چیزی بود که اتفاق افتاد در چهار روز گرم از ماه تیر.

دستها بالا بالا. گردنهای برافراشته. لبها پر لیخند. کلام پرمهر. امید گسترده در لابلای ناباوریهای چندین ساله. هزاران ایرانی و غیرایرانی به دیدن تیرگان آمدند و دیدند تیری که آرش قرنهای پیش جانش را در آن نهاد هنوز نشانه می گیرد قلبها را به مهر و افتخار می آفریند در سرزمینی که حتی در خیال آرش هم نمیگنجید.

هوا یاری نکرد. سفارت کانادا در تهران هم. شما یاری کنید و اگر به دیدن تیرگان رفته اید برای من بنویسید.

Sholeh.khalili@gmail.com

About Us

Powered by: PHPCow.com